

نوع جنبش زنان در ایران

بخش دوم

در بخش پیشین به زمینه های رشد جنبش فمینیستی در کشورهای غربی پرداخته و مشاهده کردیم که جنبش های رهایی بخش زنان به طور کلی مدیون چه جنبش ها و مبارزات دیگری در آن کشورها بوده است.

در بخش اول ملاحظه کردیم که فمینیسم که در حقیقت جنبش زنان بورژوا بشمار میاید، در دوران معاصر در پرتو مبارزات آزادیبخش سایر اقشار در جامعه سرمایه داری جوانه مجدد زد و در پرتو مبارزات نیرومند طبقه کارگر، به اشعاعات بزرگی در زمینه ایدئولوژی خود دست زده و عاقبت هم از پی شکست مبارزات کارگری آفت کرده و جذب حکومت بورژوازی وقت گردید.

یک نکته مهم از بحث بخش اول که لازم است به خاطر به سپاریم این است که پدیده فمینیسم و رشد مبارزات زنان، همچون مبارزات رهایی بخش سایر اقشار تحت ستم از دوران ماقبل سرمایه داری و در دوران معاصر، از درون جامعه سرمایه داری برخاسته و نهضتی تاریخی است.

به عبارت دیگر، مبارزات سرمایه داران شهری (بورژواها) با فنودال ها و زمینداران بزرگ، نه تنها باعث برچیده شدن نظام فنودالی (اریاب - رعیتی) گشت و به جای آن نظام سرمایه داری را بر مسند قدرت رسانید، بلکه چنین روندی، باعث رشد و بلوغ مبارزات رهایی بخش آن قشرهایی شد که حتی در نظام سرمایه داری هم باز تحت ستم باقی مانده بودند. مثل جنگ های داخلی آمریکا و مبارزات رهایی بخش سیاهان آن کشور.

تمام این مبارزات که در اصطلاح به مبارزات «دموکراتیک» معروف هستند، از نمادین های دموکراسی سرمایه داری یا «دموکراسی بورژوازی» میباشند. هیچ یک از این مبارزات در دوران نظام فنودالی ممکن نبود و به وجود نیامد. پس اولین کلید این گونه مبارزات رهایی بخش در اصل در نهاد انقلابات دموکراتیک بورژواها بر علیه فنودالیسم، خوابیده بود و در پی انقلابات دموکراتیک (در انگلستان و فرانسه) نضج گرفت و سپس در پی رشد مبارزات کارگری، کلیه مبارزات رهایی بخش ملی، مذهبی، نژادی، زنان، جوانان و دانشجویی نیز به حقیقت پیوست.

این سیر تکاملی و طبیعی حرکت تاریخ که در کشورهای غربی تجربه شد، در کشورهای عقب نگهداشته جهان سوم، همچون ایران پیش نیامد. در ایران با برچیده شدن سلطنت قاجار، نظام پیشا سرمایه داری (فنودالی) و فرهنگ حاکم بر آن برچیده نشد، بلکه با آوردن رضاخان، هم پیشا سرمایه داری (فنودالی) باقی ماند و هم دروازه بازار ایران به روی کالاهایی که سرمایه داران غربی در کشورهای غربی میساختند، باز شد. به عبارت دیگر، در آن زمان از انقلاب بورژوازی و افتادن نظام پیشا سرمایه داری (فنودالی) و روی کار آمدن نظام سرمایه داری در نیمه غربی جهان، نیمه شرقی فقط مصرف کالاهای ساخته شده سرمایه داری نصیبش گشت و بس! در کشورهای جهان سوم به طور کلی انقلابات دموکراتیک که وسیله به قدرت رسیدن «بورژوازی ملی» است، هرگز رخ نداد و نظام سرمایه داری غربی با قدرت امپریالیستی خود، این کشورها را که هنوز در چارچوب فنودالیسم قرار داشتند، زیر سیطره خود نگهداشته و به وسیله آنها بازار فروش و مصرف کالاهای خود را بسط داده و سپس با ایجاد صنایع مونتاژ، بازار کارگران ارزان قیمت خود را فراهم آورد.

در زمان «انقلاب سفید» محمدرضا پهلوی، باقیمانده های اقتصاد پیشا سرمایه داری (فنودالی) نیز پاک شده و اقتصاد سرمایه داری مونتاژ و وابسته به سرمایه داری جهانی (امپریالیسم) رشد نمود. به عبارت دیگر، در ایران سرمایه داری از طریق انقلاب و رشد نیروهای متخصص بر علیه فنودالیسم روی کار نیامد تا جو را آماده مبارزات سایر اقشار تحت ستم (مثل زنان) نماید، بلکه سرمایه داری از بالا و از طریق تحمیل بازار غرب، بر اقتصاد مردم ما تحمیل گردید.

برای روشن شدن دلایل این نحو از رشد نظام سرمایه داری لازم است اشاره ای به روند شکل گیری نظام سرمایه داری در جهان سوم بکنیم: پیش از برچیده شدن نظام فنودالی یا اریاب و رعیتی در جهان، یعنی دورانی که ماشین آلات مختلف در حال ساخته شدن بود، قشر پولدار جدیدی به نام بورژواها یا مالکان شهری (یعنی کسانی که سرمایه اشان چیزی به غیر

از زمین و تولیدات کشاورزی بود) در جوامع غربی پدید آمد. این بورژواها از راه تجارت با کشورهای شرقی و در بسیاری از موارد از طریق چپاول آن کشورها پول و سرمایه عظیمی به جیب زدند.

در این دوران روند پیشرفت علوم به جایی رسیده بود که مخترعان ماشین آلات گوناگون یا به علت اختراع خود ثروتی به دست آورده بودند و یا در خدمت این تجار که سرمایه های عظیم خود را از راه غارت و چپاول کشورهای شرقی بدست آورده بودند، در آمده و به ساختن ماشین آلات مختلف که میزان تولید هر چیزی را در مقایسه با تولیدات دستی به مراتب بالاتر برده و کیفیت بهتری میبخشید، پرداختند. در ادامه این روند، ماشین آلاتی ساخته شد که میتواندست ابزار تولید و ماشین های تولید را هم بسازد. به این ترتیب در زمینه علم و صنعت آن روز رنسانسی رخ داد و به این ترتیب سرمایه در کف قشری از مردم در جوامع غربی انباشته شد.

بالاخره به جایی رسید که تولیدات کالایی این قشر بورژوا نه تنها از اهمیت روزافزونی برخوردار گشت که بر تولیدات کشاورزی در روستا ارجحیت یافت و در نتیجه آن برای بورژواها در جامعه موقعیت خاصی بوجود آورد که با موقعیت فنودال ها (حتی آنان که صاحب زمین های بسیار بزرگ و رعایای بسیار زیاد بودند) برابری میکرد. رشد این نیرو در جامعه و تن ندادنشان به سلطه فنودال ها از یک طرف و نارضایی رعایای بسیار فقیر و گرسنه، جو را برای انقلاب کبیر فرانسه باز نمود که در آن بورژواها برای کسب قدرت میجنگیدند و رعایای برای رهایی از زندگی کشاورزی و فقر.

پس از انقلاب فرانسه و برچیده شدن نظام فنودالی و به قدرت رسیدن بورژواها، نظام سرمایه بر کشورهای غربی یکی پس از دیگر حاکم گردید. در این مقطع کشورهایی که به کشورهای عقب نگهداشته شده و یا جهان سوم موسوم هستند، هنوز در مرحله فنودالی بسر میبردند.

با انقلاب فرانسه و از بین رفتن نظام فنودالی، رعایا و مردمی که تا کنون تحت ستم فنودال ها به سر میبرد، تبدیل به کارگر شهری گشتند، منتهی تجربه یک مبارزه و انقلاب را با خود به همراه داشتند. در چنین جوی بود که مسانلی از قبیل دموکراسی مطرح گشت و در این دوران بود که اولین مبارزه زنان برای کسب حقوق مساوی بوسیله عده ای زن مبارزه در فرانسه مطرح و اولین مبارزات فمینیستی صورت گرفت. این زنان در آن دوران به دست ژاکوبین ها که انقلاب را رهبری میکردند و در ابتدا به قدرت رسیدند، با گیوتین کشته شدند.

با رشد نظام سرمایه در غرب، میزان تولید کالاهایی که در شرکت های اروپایی برای فروش ساخته میشد، دانماً در حال افزایش بود. تا جایی که بازارها غرب از نیاز به آن کالاها سیراب گشت. کالای اضافی اگر روی دست سرمایه دارن میماند، باعث ضرر آنها و حتی ورشکستگی میشد. بخصوص که رشد نظام سرمایه داری در کشورهای غربی از ابتدا با رقابت بین تولیدکنندگان توأم گردید و همین امر از همان ابتدا باعث شد تا هر کالایی صرفاً به منظور فروش و سودآوری ساخته شود و نه بر اساس یک سیاست اقتصادی سالم و به منظور تأمین نیازهای بشر.

از این رو، صاحبان شرکت ها و کارخانجات تولیدی مجبور شدن برای ماندن در بازار رقابت، مرتب در پی یافتن بازار جدید باشند. این امر با توجه به سابقه تجاری گذشته آنها با کشورهای شرقی و با توجه به موفقیت آنها در دزدی های معاملاتی و چپاول آن کشورها کار چندان دشواری نبود.

سرانجام، سرمایه داران اروپایی از یک طرف برای بسط مراکز تولید خود، سرمایه های خود را به سایر کشورهای اروپا انتقال داده و میزان تولیدات خود را چندین برابر میکردند، از طرف دیگر با فروش آنها به قیمت های گزاف به کشورهای شرقی، میزان سود خود را چندین برابر بالا میبرد. در مقابل، در کشورهای شرقی که این کالاها به فروش رسیده بود، صنایع دستی و تولیدات بومی آنها در مقایسه با کالاهای اروپایی از کیفیت پایین تری برخوردار گشت، به شدت صدمه دید و اقتصاد این کشورها را نابود کرده و آنان را بیش از پیش فقیر و محتاج به غرب نمود.

روند مناسبات اقتصادی سرمایه داری غربی با کشورهای دیگر جهان، تدریجاً به وابستگی اقتصادی کامل آن کشورها به غرب و در پی آن منجر به وابستگی سیاسی شد. بخصوص که کشورهای غربی نه تنها بر روی تسلط اقتصادی بر سایر کشورها جهت منافع خود، با یکدیگر رقابت میکردند که اکنون برای کسب تسلط سیاسی در رقابت با هم حتی وارد جنگ میشدند. در پی این جنگ ها آن که پیروز میگردد، قدرت سیاسی و اقتصادی آن منطقه را به دست میآورد. به این ترتیب سرمایه داری «انحصاری» گشته و پدیده «امپریالیزم» شکل گرفت. کشورهایی که تحت سلطه قرار گرفتند، به این ترتیب

فاقد امکان داشتن اقتصاد «ملی» و حکومت «ملی» شدند و به طور کلی روند تاریخی گذار از یک مرحله به مرحله دیگر برای آنها در مقایسه با کشورهای اروپایی کاملاً متفاوت گردید.

مثلاً در این دوران، یعنی از اواخر قرن هیجدهم تا اواخر قرن نوزدهم که اروپا چندین دوره از مبارزات طبقه کارگر را بر علیه نظام سرمایه داری تجربه میکرد، در کشورهای عقب نگه داشته شده، اوضاع به وسیله حکومت های دست نشانده و دیکتاتور که شرایط خفقان مخوفی را بوجود آورده بودند، همواره کنترل میشد.

تا این زمان، نظام سرمایه داری بارها با بحران های غیر قابل کنترلی روبرو شده و در واقع توان محدود اقتصادی برای حل مشکلات طبقه کارگر ظاهر گشته بود. این شرایط در عین حال انگیزه های لازم را برای فلاسفه طرفدار نظام سرمایه داری و فلاسفه طرفدار طبقه کارگر فراهم آورد و از درون این مبارزات تنوری های مارکسیزم به وسیله مارکس و انگلس شکل گرفت.

همچنین زمانی که خط سوسیال دموکراسی در اروپا جا افتاد و حتی مبارزات طبقه کارگر آلمان منجر به سرنگونی دیکتاتوری وقت و روی کار آمدن سوسیال دموکرات ها شد و از درون آن مبارزات زنان کارگر برای اولین بار با سازماندهی و جهت گیری سیاسی به رهبری کلارا زتکین در کنار حزب سوسیال دموکرات آن کشور فعالیت خود را آغاز کرد در کشورهایی مانند ایران، حتی اخبار آن به گوش مردم نمیرسید. تنها در پی انقلاب شوروی که زمینه ساز انقلاب مشروط در ایران شد، ما در تاریخ ایران شاهد تغییری نسبتاً جهشی میشویم که بازتاب آن راهگشای مبارزات فمینیستی زنان ایران گردید.

به این ترتیب کشورهای امپریالیستی، با تحمیل بازار اقتصاد خود و به قدرت رساندن رژیم ها دست نشانده در کشورهایمانند ایران، به تمام منابع طبیعی آن کشور هم مسلط شده و اقتصاد وابسته به خود را در آن کشورها به جریان انداختند. بدینسان، کشورهای عقب مانده برای همیشه عقب نگذاشته شدند، در حالی که نظام سرمایه داری وابسته بر آنها مستولی گردید.

برچیده شدن سلطنت قاجاریه و روی کار گذاشتن رضا خان میرپنج و برقرار ساختن سلطنت پهلوی خود نشانگر این عقب افتادگی و دست نشاندهی و تحمیل نظام سرمایه داری به مردم ایران بود. بعد از انقلاب مشروطه، اگر در ایران جمهوری برقرار میشد و انقلاب شکست نمیخورد، ما میتوانستیم شاهد برپایی سرمایه داری «ملی» در ایران باشیم و با روی کار آمدن بورژوازی ملی، امید بدست آوردن پاره ای از آزادی های دموکراتیکی که مردم غرب برخوردار شده بودند، داشته باشیم. اما با شکست انقلاب مشروطه و روی کار آمدن دوباره سلطنت، این امید بطور کلی از جامعه ما رخت بریست.

برای مثال، برچیده شدن حجاب که میبایستی از جمله خواسته های زنان ما در مبارزات خود بر علیه ستم جنسی باشد و در این راستا کسب کنند، بدستور رضاشاه و با اجبار صورت گرفت.

به همین ترتیب، در آن زمان ما به جای اینکه شاهد انقلابات کارگری باشیم، در زمان محمدرضا شاه شاهد «انقلاب سفید» و وابستگی کامل سرمایه های کشور به سرمایه های امپریالیستی میشویم. این نوع سرمایه داری را می توان سرمایه داری «ناقص الخلقه» خواند.*

بنابراین ملاحظه میکنیم که عملاً نضج و رشد جنبش های دموکراتیک به روشی که در کشورهای غربی تجربه شده است نیز غیر ممکن میشود. زیرا که نظام های سرمایه داری کشورهایمانند ایران هرگز مجبور نشده اند تا برای رسیدن به اهداف سیاسی اقتصادی خود، به خواسته های دموکراتیک طبقه کارگر تن در دهند. بلکه برعکس، امپریالیزم با انتقال فشارهای حاکم بر کارگر در مناسبات سرمایه داری کشورهای غربی، از آن کشورها به کشورهای جهان سوم، توانست به مطالبات دموکراتیک طبقه کارگر آن کشورها تن در داده و در نتیجه آن جو دموکراتیک لازم را برای مبارزات دموکراتیک سایر اقشار جامعه نیز فراهم آورد.

* «نکاتی در باره اقتصاد جهانی و ساختار اقتصادی ایران»، م. رازی در http://roshangaran.org/tarikh/defa_1.pdf

در مقابل مناسبات سرمایه داری با کارگر در کشورهای جهان سوم با دیکتاتوری و سرکوب توسط دولت های وقت به حیات خود ادامه داده و هرگز خصلت دموکراتیک نداشته است. به همین دلیل است که در کشوری مثل ایران، کوچکترین مبارزه برای پیش پا افتاده ترین مطالبات دموکراتیک با حمله و سرکوب از طرف رژیم روبرو میشود.

مثلاً در جلو مجلس حمله مسلحانه و کشتن کارگرانی که برای کسب حقوق عقب افتاده خود تظاهرات میکنند، شبیخون زدن به دانشجویانی که برای آزادی بیان تظاهرات میکنند و یا سنگسار و اعدام زن و مردی که مرتکب زنا شده اند، جملگی مظاهر خصلت دیکتاتوری نظام های سرمایه داری در کشورهای جهان سوم است.

مبارزات فمینیستی زنان ایران نیز تحت تأثیر قوانین ضد دموکراتیک و ضد زن (بخصوص در حکومت جمهوری اسلامی) نتوانسته دارای مشخصاتی باشد که گزارش گر روزنامه شرق در مقایسه با کشورهای غربی مد نظر دارد. منتهی قابل مقایسه نبودن این دو جنبش فمینیستی، به معنای غیاب یا بی تأثیر بودن مبارزات زنان ما نیست. زنان ایران دارای سابقه درخشانی در مبارزات فمینیستی خود هستند که در مقاطعی برای مبارزات فمینیستی زنان کشورهای غربی هم رفته است، مانند جنبش فمینیستی زنان ایران در دوران انقلاب مشروطه. در این دوران زنان پیشرو و انقلابی، مبارزات خود را در دو جبهه، به طور همزمان پیش میبردند: یکی مبارزات سیاسی در زمینه مسائل روز و دیگری در رابطه با مسائل خاص زنان. این گونه مبارزه، یعنی در امیختن خواسته های دموکراتیک با مسائل سیاسی روز، همان طور که در بالا هم آمد، جزو ویژگی های هرگونه مبارزه برای حقوق دموکراتیک در کشورهایی مانند ایران است و زنان مبارزه ما در آن دوران به این حقیقت در عمل پی بردند. در نتیجه آن، نه تنها در رده پیشروان انقلاب مشروطه درآمدند که در برخی موارد، تنها عناصر مترقی در آن انقلاب بودند.

آنچه که در آن زمان در باره مبارزات فمینیستی زنان ایران در مقایسه با زنان کشورهای غربی (مثل زنان فرانسه) حائز اهمیت است، این است که در حالی که در آن زمان زنان بورژوازی اروپایی به دنبال بهبود موقعیت حقوقی زن در جوامع خود بودند، تنها خواسته زنان ایران برای مقاصد فمینیستی خود به حول دو موضوع میگردید: یکی اینکه از نمایندگان در مجلس و عناصر مترقی آن زمان (که جملگی مرد بودند) میخواستند که بدون تبعیض جنسی به مسائل و بحث های سیاسی زنان توجه کنند، چون اهمیت موضوع بر سر حفظ انقلاب در برابر ضد انقلاب مطرح بود، دوم، حق تحصیل برای زنان و دختران.

در مورد مسائل سیاسی روز، زنان از نهایت توان مالی و نفوذ اجتماعی خود استفاده کردند تا از شکست انقلاب جلوگیری نمایند. برای این منظور بحث های سیاسی خود را با نام مردانه امضاء و به روزنامه ها میفرستادند و برای مبارزه با کسر بودجه کشور از کلیه اموال خود صرف نظر کرده و مبادرت به ساختن صندوقی برای تأمین بودجه لازم نمودند.

در برابر این، آیت الله نوری و جناح اکثریت او در مجلس، به تقبیح زنان به خاطر دخالتشان در مسائل سیاسی پرداختند، زنان با جواب های دندان شکن خود، از آن برخوردها صرف نظر کرده و دائماً توجه را به خطر ضد انقلاب و نهایتاً شکست انقلاب سوق میداند. تا جایی که بالاخره، به نمایندگان مجلس هشدار دادند که یا هر چه زودتر به وضعیت کشور سروسامان بخشند و یا اگر نمیتوانند از مقام خود پایین آمده و امور به دست این زنان سپارند. البته این مبارزه به نتیجه نرسید و انقلاب شکست خورد. مورد دوم که ایجاد مدارس دخترانه بود، با وجود اینکه با حملات مداوم نیروهای امنیتی و قاچوکشان بازاری و متعصب روبرو گشت، ولی این زنان بالاخره موفق شدند تا اولین مدارس دخترانه را در ایران تأسیس کنند. این مبارزه به پیروزی رسید و بعد از شکست انقلاب مشروطه نیز پابرجا ماند و نام هایی مانند صدیقه دولت آبادی، شمس الملوک جواهرکلام، محترم اسکندری، نورالهدی زنگنه و نام هایی نظیر اینان برای همیشه در تاریخ به ثبت رسید.**

سارا قاضی sara@kargar.org

۲۴ دی ۱۳۸۲

ادامه دارد

<http://www.kargar.org/zanan.htm>

** برای مطالعه بیشتر در زمینه تاریخچه مبارزات زنان ایران میتوانید به مقاله سارا قاضی «زن در عرصه تاریخ» در <http://roshangaran.org/tarikh/moge۳۳.htm> مراجعه نمایید.